

# شعر جوان و چلش‌های فرارو

}} سعید خراسانی

(اول)

من به راهی می‌روم کانجا قدم نامحرم است  
از مقامی حرف می‌گویم که دم نامحرم است  
خوش‌دلم گر دیده‌م شد سفید از انتظار  
کز پی دیدار جانان، دیده‌م نامحرم است  
با خیال او، نگنجد یاد خوبان در دلم  
هر کجا سلطان کند خلوت، خشم نامحرم است

ای اسیر عشق! طعن بی غمی بر من مزن  
خلوتی دارم به یاد او که غم نامحرم است  
ما اگر مکتوب ننوشتیم عیب ما مکن  
در میان راز مشتاقان قلم نامحرم است  
منزل تردامنان نبود حریم کوی عشق  
هر که نبود پاک‌دامن در حرم نامحرم است  
فیضی! از بزم نشاط ما حریفان غافل اند  
هر کجا ما جام می‌گیریم، جم نامحرم است

شاعر غزل فوق‌ظاهراً از جمله شاعرانی است که ما آن‌ها را به‌عنوان  
قله‌های شعر فارسی می‌شناسیم، نه حافظ است و نه سعدی، نه نظامی  
است و نه بیدل، شاعر این غزل فیضی دکنی است اما غزل کاملاً مبتنی بر  
ذوق ایرانی است و ریشه در بسند و ناپسندهای تاریخی جامعه ما دارد و به  
خاطر وجود همین مبنا ما که پس از قرن‌ها مخاطب این غزل قرار می‌گیریم  
نه تنها با آن ارتباط برقرار می‌کنیم که احساس طراوت و تازگی نسبت به آن  
پیدا می‌کنیم و دغدغه‌ها و اندیشه و احساس مطرح‌شده در آن را حرف دل  
خویش می‌بینیم و منطبق با دغدغه‌های انسان امروز، همچنین این غزل  
قتیل لاهوری را که اگرچه از انسجام زبانی چندانی هم برخوردار نیست ولی  
چون مبتنی بر همان مبانی است کماکان طراوت و تازگی خویش را حفظ  
کرده و شنیدنی و برانگیزاننده است.

ما را به غمزه کشت و قضا را بهانه ساخت  
خود سوی ما ندید و حیا را بهانه ساخت  
دستی به دوش غیر نهاد از ره گرم  
ما را چو دید لغزش پا را بهانه ساخت  
آمد برون خانه، چو آواز ما شنید  
بخشیدن نواله گدا را بهانه ساخت  
رفتم به مسجد از پی نظاره رخس  
دستی به رخ کشید و دعا را بهانه ساخت  
زاهد نداشت تاب جمال پری‌رخان  
کنجی گرفت و ترس خدا را بهانه ساخت

هدف از طرح این دو نمونه خود اثر بود بدون در نظر داشت شهرت شاعر  
و گرنه می‌شد نمونه‌های بارزتر و آشناتری را از فحول شعر فارسی مثال زد.

## دوم

در همان زمان که آثاری از این دست در گستره شعر فارسی خلق می‌شد  
و بر غنای این میراث گران‌قدر می‌افزود بودند شاعرانی که با ذوقی اندک و  
از سر ناتوانی و تفنن کاغذ سیاه می‌کردند و حاصل بیگاری‌های خودشان را  
به‌عنوان شعر ارائه می‌کردند.

شاعری با کمال افتخار شعری ارائه می‌کرد که مثلاً نقطه‌های تمام کلمات  
آن در بالای حروف قرار داشته باشد:

تا دشنه غمزه رانده در دل

زخمش در خون نشانده هر دل

و یا شاعری دیگر خودش را مقید می‌کرد که شعری سر هم کند که در آن  
حرف (الف) به کار نرفته باشد.

سرخ و سفید و لعل و کبود و بنفش و زرد

نوروز کرد بر گل صدبرگ زرگری

شاعر دیگری نیز در مقابله با شاعری که شعری سروده بود که نقطه حروف  
آن در بالا قرار داشت شعری می‌ساخت که نقطه حروف کلمات آن در پایین  
قرار داشته باشد.

به دیر و کعبه سیرم بود بسیار

پری رویی چرا کم بود بسیار

و باز شاعری دیگر حاضر می‌شد تمامی ارزش‌ها و ارجمندی‌های شعر  
شکوه‌مند فارسی را فدای قدرت‌نمایی بی‌اساس و ارج خویش کند و شعری  
چنین بی‌معنی بگوید که تنها حسن آن این است که اگر مصراع‌ها را از انتها  
هم بخوانیم باز همین خواهد شد.

با رخس وه نیز می‌دیدیم زین هوش خراب

باز اگر می‌برد بارم را به در بی‌مرگ از آب

واقعاً کار عده‌ای سبقت گرفتن از هم در این بیگاری‌ها شده بود و خرج اندک  
ذوق و خلاقیت خویش برای یافتن محمل‌های تازه‌ای برای قدرت‌نمایی و  
رو کم کردن از حریف که او نیز در این دام و دام‌چاله افتاده بود بی‌آنکه از  
آن خیر داشته باشد و چنین بود که افتخار شاعری این بود که شعری گفته  
است که هنگام خواندن آن لب‌ها به هم نمی‌خورند.

هیچ کس در نزد خود چیزی نشد

هیچ خنجر آهن تیزی نشد

و حریف برای کم نیاوردن شعری می‌سرود که هنگام خواندن مرتب لب‌ها  
باهم برخورد داشته باشند.

من مایل مهر روی مسلسل مویم

مفتون میان مهروش مهرویم

و از طرف دیگر هنر‌نمایی‌هایی از این دست که گاه شاعران نام‌آشنایی چون  
سلمان ساوجی و اهلی شیرازی را نیز مشغول خود می‌کرد سرودن شعری  
بود که همه کلمات آن یا یکی در میان نقطه داشته باشند و یا اصلاً شعر  
بدون نقطه باشد و بسیاری وقت‌کشی‌هایی از این دست که نمونه‌های آن  
در تذکره‌های برجای مانده از گذشتگان بسیار است.

## سوم

باغ من

آسمانش را گرفته تنگ در آغوش

ابر با آن پوستین سرد نمناکش

باغ بی‌برگی

روز و شب تنهاست

با سکوت پاک غمناکش

ساز او باران، سرودش باد

جامه‌اش شولای عربانی است

ور جز اینش جامه‌ای باید

باقته بس شعله زر تاروپودش باد

گو بروید یا نروید هر چه در هر جا که خواهد یا نمی‌خواهد

باغبان و رهگذاری نیست

باغ نومیدان

چشم در راه بهاری نیست

گر ز چشمش پرتو گرمی نمی‌تابد

ور به رویش برگ لبخندی نمی‌روید

باغ بی‌برگی که می‌گوید که زیبا نیست؟  
داستان از میوه‌های سر به گردون‌سای اینک خفته در تابوت پست خاک  
می‌گوید  
باغ بی‌برگی  
خنده‌اش خونی‌ست اشک‌آمیز  
جاودان بر اسب یال‌افشان زردش، می‌چمد در آن  
پادشاه فصل‌ها پاییز  
مهدی اخوان ثالث

#### راز رشید

به گونه‌ ماه  
نامت زبانزد آسمان‌ها بود  
و پیمان برادری‌ات  
با جبل نور  
چون آیه‌های جهاد  
محکم

□

تو آن راز رشیدی  
که روزی فرات  
بر لب‌ت آورد  
و ساعتی بعد  
در باران متواتر پولاد  
بریده بریده  
افشا شدی  
و باد

تو را با مشام خیمه‌گاه  
در میان نهاد  
و انتظار در بهت کودکانه‌ت  
طولانی شد  
تو آن راز رشیدی  
که روزی فرات  
بر لب‌ت آورد  
و کنار درک تو  
کوه از کمر شکست  
سید حسن حسینی

این دو شعر امروزی است و بهره‌مند از دستاوردهای نوینی که پس از نیما در شعر فارسی رخ نمود هیچ منتقد به‌اصطلاح آوانگاردی با هیچ ترفندی نخواهد توانست این دو شعر را پیشرو و به‌روز و باز به‌اصطلاح خودشان مدرن تلقی نکند و نهایتاً شعر امروز به حساب نیآورد. با این حال وقتی این دو شعر را می‌خوانیم به‌رغم تمامی مشخصه‌هایی که از جریان شعر امروز دارند همان ارتباطی را با ما برقرار می‌کنند که غزل من به راهی می‌روم کانجا قدم نامحرم است از مقامی حرف می‌گویم که دم نامحرم است از فیضی دکنی و غزل

ما را به غمزه کشت و قضا را بهانه کرد  
خود سوی ما ندید و حیا را بهانه کرد  
از قتیل لاهوری برقرار می‌کند.

ظاهراً بین شعرهای اخوان ثالث و سید حسن حسینی با غزل‌های فیض دکنی و قتیل لاهوری تفاوت از زمین تا آسمان است، قالب و ذهن و زبان و نگاهی که این شعرها با آن سروده شده‌اند اساساً باهم متفاوت‌اند اما باز هم یادآوری و تأکید می‌کنم که به‌عنوان مخاطب شعر فارسی و کسی که می‌خواهد با شعر ارتباط برقرار کند و بر محمل بال آن به زلالی‌ها سفر کرده و هوای ملکوت را استشمام کند می‌بینیم که هر دو گروه این شعرها این امکان را به ما می‌دهند و این رابطه زلال را می‌شود با آن‌ها برقرار کرد.

#### چهارم)

همین ارتباط زلال و روحانی و روح‌بخش را می‌توان در مواجهه با بسیاری از شعرهای معاصر که در قالب‌های کلاسیک سروده شده‌اند نیز دریافت کرد، به‌رغم تفاوت‌های بنیادی که در ذهن و زبان با شعرهای کلاسیک قرون گذشته دارند.

#### سکه‌ها در چشمه

تو نیستی و چه گل‌ها که با بهاران‌اند  
ترانه‌خوان تو من نیستم هزاران‌اند  
نثار راه تو یک آسمان شقایق سرخ  
که گوهران دل‌افروز شب‌کناران‌اند  
گریست تلخ که: «صحرای آسمان خالی است»  
ستاره‌های در او چشم‌های ماران‌اند  
نشان مهرگیایی در این کویر که دید  
ز مهر و مه که در این راه رهسپاران‌اند  
ولی نه، این همه الماس‌گونه در دل شب  
نه سکه‌اند که در قعر چشمه‌ساران‌اند  
همین تالُلُ الماس‌گونه می‌گوید  
که باز بسته امید بی‌شماران‌اند  
تو - تشنه‌کام به صحرا دمیده - دل خوش دار  
که ابرهای سپیده‌های باران‌اند  
نشسته سربه‌گریبان، کسی چه می‌داند  
که در سواحل شب خیل سوگواران‌اند  
امیدها که به دل داشتیم - می‌بینی؟ -  
که ساقه‌های لگدکوب روزگاران‌اند

این دو شعر از دو شاعر هم‌روزگار ماست، هر دو شعر در قالب‌های نوینی سروده شده‌اند، نیمایی و سپیدی، قالب‌هایی که در میان قالب‌های جورواجوری که در دهه‌های اخیر سر برآوردند توانستند جایگاه خود را تثبیت کنند و حامل اندیشه و احساس و هویت ایرانی باشند و به حافظة شعر شکوهمند فارسی راه پیدا کرده و خلف بودن خودشان را اثبات کنند.

شعرهای «باغ من» از شادروان مهدی اخوان ثالث و شعر «راز رشید» از شادروان دکتر سید حسن حسینی به تمامی شعر امروزند؛ ذهن، زبان و قالب

تو را به مزرع بی انتهای زرد غروب  
انیس محرم هرروزه کوهساران اند  
چراغ جادوی چشمان سبز او روشن  
که نیک عهد وفا را نگاهداران اند

منوچهر نیستانی

#### غزل تبسم

با دل شکسته رفتم رو به مشرق تبسم  
ناگهان رسیدم اینجا، صبحتان به خیر مردم  
دیشب از شما چه پنهان، سر زدم به کوی مستان  
گفتم السلام یا می، گفتم السلام یا خم  
ساقی قدح به دستان، خنده زد به روی مستان  
یعنی اجر می پرستان پیش ما نمی شود گم  
عاشق و درازدستی، مستی و سیاهمستی  
آدم و دوباره عصیان، آدم و دوباره گندم؟  
عقل هیزم است هیزم، عشق آتش است آتش  
آتش آوری آتش، هیزم آوری هیزم  
علیرضا قزوه

#### مرام عقابان

نشسته اند ملخ‌های شک به برگ یقینم  
بین چه زرد مرا می چونند سبزترینم  
بین چگونه مرا ابر کرد خاطره‌هایی  
که در یکایکشان می شد آفتاب بینم  
شکستنی شده‌ام، اعتراف می کنم، اما  
ز جنس شیشه عمر توام من به زمینم  
برای پر زدن از تو خوشا مرام عقابان  
کبوترانه چرا باید از تو دانه بچینم

□

نمی‌رسند به هم دست اشتیاق من و تو  
که تو همیشه همانی که من همیشه همینم

محمدعلی بهمنی

این‌ها سه نمونه بود از غزل‌های شاعران هم‌روزگار ما، منوچهر نیستانی،  
علیرضا قزوه و محمدعلی بهمنی، غزل‌هایی از سه شاعر که اگرچه  
غزل سرایند اما در قالب‌های به اصطلاح امروزی شعر هم توانمند ظاهر  
شده‌اند و با دستاوردها و تئوری‌های شعر مدرن - باز به اصطلاح برخی  
منتقدین - آشنایی کامل دارند و خود را از نظریه‌پردازان این ساختند.

#### پنجم

یک بار دیگر نگاهی به دو غزل فیضی دکنی و قتیل لاهوری و شعر نیمایی  
شادروان مهدی اخوان ثالث و شعر سپید شادروان دکتر سید حسن حسینی و  
غزل‌های منوچهر نیستانی، علیرضا قزوه و محمدعلی بهمنی بیندازیم.  
این شعرها در مقاطع تاریخی متفاوتی سروده شده‌اند و بین زمان سروده شدن  
برخی از آن‌ها چندین قرن فاصله است و تفاوت‌های شکلی و محتوایی و  
نحوه برخورد شاعران این سروده‌ها با زبان کاملاً در آن‌ها مشهود است. حال  
سخن اینجاست که با وجود تمامی این فاصله‌های تاریخی و تفاوت‌های

شکلی و محتوایی چه عنصری در تمامی سروده‌هایی از این دست وجود  
دارد که ذوق سلیم و حافظه جمعی ایرانی‌جماعت با همه این سروده‌ها  
ارتباطی شفاف و تأثیرپذیر برقرار می‌کند و این ذوق و حافظه از خواندن این  
آثار، باز هم تأکید می‌کنم به‌رغم تمامی تفاوت‌هایی که بین این سروده‌ها  
وجود دارد، لذت می‌برد. این ذوق و حافظه همان لذتی را که از مطالعه و  
شنیدن غزل‌های دیوان شمس و سعدی و حافظ و بیدل و قصاید بهار و  
ناصرخسرو و مسعود سعد و حتی خاقانی و مثنوی‌های نظامی گنجوی و  
فردوسی و رباعیات خیام و بیدل و دوبیتی‌های باباطاهر و فایز می‌برد، همان  
لذت را از مطالعه برخی شعرهای سپید شاملو و سید حسن حسینی و سلمان  
هراتی و احمد رضا احمدی و علیرضا قزوه و شمس لنگرودی و فرشته ساری  
و طاهره صفارزاده و سید علی موسوی گرمارودی و شعرهای نیمایی، مهدی  
اخوان ثالث و قیصر امین‌پور و محمدرضا شفیعی کدکنی و م. آزاد و سهراب  
سپهری، سیاوش کسریایی و... می‌برد. راستی راز این خصیصه در تمامی این  
سروده‌ها چیست و مخاطب سلیم‌الذوق و شعرنیوش ایرانی چه اکسیری را  
در جان این سروده‌ها می‌بیند که از خواندن و شنیدن تمامی آن‌ها به وجد  
می‌آید و زلال و شفاف می‌شود. قطعاً باید در پشت این جلوه‌های گوناگون  
شکلی و محتوایی، عنصری قدرتمند و غالب که بر تمامی این آثار سیطره‌ای  
واحد دارد وجود داشته باشد و در همین عنصر قدرتمند باید از ماندگاری شعر  
فارسی و آثار باشکوه آن را جست‌وجو کرد.

و این عنصر چیزی نیست جز روح بلند و آسمانی شعر، هنگامی که این روح  
پشتوانه شعر باشد و سرچشمه سرودن و جوشش شعر قرار گرفته باشد دیگر  
زمان و مکان و قالب در پرتو آن رنگ می‌بازند و تحت‌الشعاع درخشش ازلی  
و ابدی آن قرار می‌گیرند، مهم این است که ما با شعر مواجه باشیم و رستگاه  
کلام، شعر و روح آسمانی آن باشد آن‌گاه تفاوتی نخواهد کرد که این شعر  
در قالب غزل باشد یا نیمایی، قصیده باشد یا سپید، رباعی و دوبیتی باشد یا  
طرح، آنچه جوهریت دارد شعر است و شعر بودن، مابقی عرض هستند و در  
واقع کالبد‌های متفاوتی برای آن روح - و چنین است که شعرهای شکوهمند  
فارسی که نمونه‌هایی از آن‌ها ذکر شد. به‌رغم تفاوت‌هایی که در ذهن و  
زبان دارند - تأثیرگذار و روح‌بخش و ذوق‌آفرین و سازنده هستند.

#### ششم

اگر خیابان کج برود، ماشین هم بوق بوق  
چرا نمی‌پرسیم؟

یعنی دیواری که آقای هگل برد بالا کاهگلی بود؟

ما زندگی نمی‌کنیم با فاجعه‌بازی می‌کنیم

پول نداریم جرئت!

وقتی که در تاکسی از کسی می‌پرسیم شهرداری؟

نداریم!

به روستایی بزرگ تن داده‌ایم

نفت؟ تا دلت بخواد

آدم؟

مشدی! این سرزمین زیاد می‌داند بی‌خبری؟

الاغ این بارها ماشین شده گاری؟ بوق

برو کنار دنبال چه می‌گردی؟ پیامبران ناگهان تمام

آدمی تنها

و زندگی قصه‌ای است

که هر که آن را طوری که نمی‌خواهد می‌نویسد

نقشه‌ای در دست نیست

آدمی آدرس ندارد

به خودش نمی‌رسد

خدا به سمتش می‌آید

آگاهی همه از بی‌خبری است

درون ما را یک بی‌خودی در محاصره دارد

یک هیچ یعنی همه‌چی<sup>۱</sup>

\*\*\*

اگر بمیرد

و یا رفته باشد جایی بیرون متن

من همه‌جا از تو...

تا فارسی دال دیگر بگیرد

از دال رستم بخرد شاهنامه بنویسد تا... مردی که

در می‌برد

در... اگر در نباشد و یا درمانده باشد

جایی بیرون در که در برود از کلمات

درهای دیگر در در باز من باز... کردم!

سه شده کلمات همه خوابیده‌اند

مجبورم با را در تنهایی‌ام تنها ولش

کنم بروم دیگر این متن جای من نیست

می‌روم و در ماندن خودم را انجام می‌دهم

درمانده است<sup>۲</sup>

این دو به اصطلاح شعر از شاعری هم‌روزگار ماست شاعری که مدعی شکافتن سقف فلک شده بود و در اندختن طرحی نو در مصاف با لشکری که غم شعر کلاسیک برانگیخته بود. البته غم سنگین مطالعه شعر کلاسیک و احتمالاً نفهمیدن آن. این دو نمونه شعر که از این دست کم هم نداریم و استعدادهای فراوانی از نسل جوان خصوصاً دنباله‌رو مدعیانی چون شاعر این شعرها شدند و الحق که به هدر رفتند نمونه‌هایی است از شعری که به هیچ‌وجه با فرهنگ و حافظه ذوقی و ادبی جامعه ما هیچ ارتباطی برقرار نمی‌کند. به این سروده‌ها حتی نمی‌توان امید بست که در محافل خاص ادبی هم با اقبال مواجه شود. شاعر این شعرها در بخش پایانی شعر اولش که از قضا همان قسمت کمی دارای مفهوم است می‌گوید «درون ما را یک بی‌خودی در محاصره دارد، یک هیچ که یعنی همه‌چی...»

هفتم)

یک بار دیگر به این دو شعر و احياناً نمونه‌های دیگری که به آن در جریان شعر دهه‌های اخیر و خصوصاً دهه هفتاد برخورد کرده‌ایم نگاه کنیم و در کنار آن مروری هم داشته باشیم بر نمونه‌هایی از تفنن‌های شاعران گذشته که در آغاز همین مقاله ذکر آن رفت. شعر با نقطه و بی‌نقطه سرودن، سرودن سیصد بیت که حتی یک بیت آن معنی نداشته باشد و سرودن بیتی که از آخر هم اگر خوانده شود باز همان بیت است و شعبده‌بازی‌هایی از این

دست که به قصد تفنن و گاه مفاخره و هنرنمایی و البته از سر ناتوانی و نداشتن استعداد و قریحه ناب شعری سروده می‌شده‌اند. راستی چه تفاوتی بین این تفنن‌ها در ادبیات گذشته ما و شعرهای برخی شاعران معاصر که نمونه‌های آن ارائه شد وجود دارد. جز اینکه هر دو گروه چه در شعر گذشته و چه در جریان شعر معاصر. افرادی هستند که ذوق و قریحه و جوهر شعر ناب را نداشته‌اند و به عبارتی ورشکستگان و سرخوردگان عرصه سرودن ناب هستند و جز اینکه به مصداق

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

خواستند اگر با اثر خوب نتوانسته‌اند جایی و جایگاهی بیابند با ادا و اطوارها و حادثه‌جویی‌هایی از این دست در عرصه ذهن و زبان حداقل مطرح شوند و نام آن‌ها اگر نه به نیکویی به مزاح هم که شده برده شود. تفاوت در این است که تفنن‌های شاعران گذشته طبقه‌بندی خاص خودش و مصرف خاص خودش را داشت و حتی شاعران بزرگ هم اگر از این تفنن‌ها کرده بودند در دیوان‌های خودشان بخش خاصی را به این تفنن‌ها اختصاص می‌دادند و خلاصه حداقل این تفنن‌ها موجبات سرگرمی و گاه اعجاب مخاطب را فراهم می‌آورد و هیچ ضرر و زیانی هم به جریان اصیل و ناب شعر وارد نمی‌کرد. اما تفنن‌های شاعران معاصر متأسفانه عوام‌فریب و گول‌زننده است و بسیاری را به دنباله‌روی از خویش می‌کشاند و حتی به‌عنوان شعر مدرن و پست‌مدرن مطرح و تبلیغ می‌شود و استعدادهای بسیاری را خصوصاً از نسل جوان به هدر می‌دهد و تلفات می‌گیرد.

متأسفانه نسل جوان وقتی با این اسم‌های به ترفند مطرح و مشهور شده برخورد می‌کند و چیزی از کلام آن‌ها در نمی‌یابد متوجه نمی‌شود که مشکل در گیرنده او نیست بلکه مشکل اصلی فرستنده است و پشت این ابهام‌ها اصلاً چیزی وجود ندارد که قابل دریافت باشد. آن‌ها تنها به قول نیچه آب را گل‌آلود کرده‌اند تا خویش را عمیق جلوه دهند و با به هم ریختن نحو زبان و ساختار طبیعی کلام که هیچ مبنای هنری و زیبایی‌شناسانه‌ای ندارد. عباراتی مقعد و غامض را به خورد خواننده می‌دهند تا خواننده فریب‌خورده هم فکر کند مشکل از کم‌سوادی خودش است که مطلب را در نمی‌یابد.

هشتم)

اکنون به برکت فضای ارزشی و رویکرد فرهنگی و مفهوم‌مدارانه‌ای که در جریان ادبیات انقلاب اسلامی به شعر داشته‌ایم بسیاری از این ترفندها و ترفندکاران رنگ باخته‌اند و دوران هياهو و جار و جنجال و طرح کاذب آن‌ها به سر رسیده و البته بسیاری از سردمداران و به اصطلاح تئوری‌پردازان این جریان‌ها نیز خود به سرخوردگی رسیده‌اند و گوشه افسردگی اختیار کرده‌اند و فضا برای پرتوافشانی و میدان‌داری جریان اصیل و خلف شعر شکوهمند فارسی بیشتر از هر زمانی مناسب و آماده است و بر دلسوزان است که با ایجاد وقایع و تعامل هرچه بیشتر بین نخبگان عرصه شعر و نقد و آموزش چراغ‌های هدایت را هرچه پرتوافشان‌تر فرارو نسل جوان برافروزند و با ترویج جریان اصیل شعر فارسی که همانا بر مدار مقدر تعادل حرکت می‌کند و نقد و تحلیل و روشنگری پیرامون سایر جریان‌های مطرح در شعر معاصر راه‌ها و بیراهه‌ها را فرابنمایند تا خصوصاً نسل جوان از سردرگمی کاذبی که برایش فراهم کرده‌اند به در آید و راه رستگاری در جریان شعر معاصر را پیدا کند.



به نظر راقم این سطور که سال‌ها نه از دور بلکه از نزدیک دستی بر آتش شعر جوان داشته و با بسیاری از فراز و فرودهای آن همراه و آشنا بوده است، شناخت کاستی‌ها و عواملی که موجبات به وجود آمدن زمینه سردرگمی در شعر و شاعران جوان می‌شود و در مقطعی شده است در صورتی که مد نظر برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران شعر جوان که امروز مدعیان بسیاری هم دارد قرار گیرد قطعاً در نیل سریع‌تر به اهداف خالی از تأثیر نخواهد بود. عواملی را که در این نابسامانی دخیل بوده و کماکان مانع رفع کامل نابسامانی‌ها هستند می‌توان در چند بخش تقسیم‌بندی کرد:

الف) یکی از جدی‌ترین عواملی که در نابسامانی شعر جوان نقش داشته و دارد، خالی کردن عرصه آموزش و نقد و انتقال تجارب از طرف شاعران به‌خصوص نسل اول و نسل دوم است. درگیری‌ها و مشغله‌های زندگی و گاهی برخوردی نامناسب، این ارجمندان را از حساسیت انداخت و احساس مسئولیت در برابر شعر جوان را در آن‌ها کمرنگ کرد.

ب) خالی شدن عرصه از طرف ارجمندان که ذکرشان رفت نه تنها محرومیت نسل جوان را از فیض وجود آن‌ها در پی داشت که میدان برای حضور خودباختگانی خالی شد که با طرح مباحث ظاهراً جذاب ولی انحرافی، ذهن و زبان شعری بسیاری از جوانان را به بیراهه کشاندند و موجب به هدر رفتن و تلف شدن بسیاری از استعدادهای سرشار شدند و بسیاری از آن‌ها را مبلغ نظریه‌های وارداتی و تهی از معنی و ماهیت خویش کردند. بسیاری از انجمن‌های ادبی، محل به رخ کشیدن اصطلاحاتی وارداتی و پوشالی شد و سرانجام این تلاش‌های بیهوده و آسیب‌رسان جای تبادل تجربه‌های سازنده و راهگشا را گرفت.

ج) تعریف‌ها و تشویق‌های غیر اصولی و ناکارشناسانه برخی از مراجع و افراد ذی نفوذ و صاحب قدرت و مکتب از برخی شاعران جوان نیز به این نابسامانی دامن زده و می‌زند. به این مورد باید برخی جوسازی‌های مطبوعات و دعوت‌های غیر کارشناسانه شبکه‌های صدا و سیما از برخی شاعران را نیز افزود.

د) اقدام به تشکیل انجمن‌های ادبی از سوی نهادها و سازمان‌های مختلف به طور گسترده اگرچه ظاهراً خوب به نظر می‌رسد و باعث رونق جریان‌های شعری می‌شود، اما به دلیل نیت راه‌اندازی بیشتر این جلسات که گرفتن ژست فرهنگی و دادن بیلان کار است و با شناخت و کارشناسی مشرف صورت نمی‌گیرد خود به این نابسامانی دامن می‌زند.

ه) یکی از مراجعی که بیشترین صلاحیت و مناسب‌ترین و آماده‌ترین بستر را برای کشف و پرورش و هدایت استعدادهای ادبی نسل جوان دارد، وزارت آموزش و پرورش است. در سال‌های گذشته خصوصاً دهه هفتاد که کانون‌های شاعران و نویسندگان در ادارات آموزش و پرورش استان‌ها و شهرستان‌ها فعال بوده‌اند، ثابت کرده‌اند که می‌توانند محورهای توانمند و مطمئنی برای کشف و پرورش و هدایت استعدادهای ادبی جوان حداقل در سال‌های اولیه رشد و بالندگی باشند و معلمان شاعر که تعدادشان کم هم نیست و بسیاری از شاعران خوب کشور در کسوت معلمی نیز هستند به لحاظ برخورداری از درک و تشخیص صحیح از مسائل تربیتی و روانی نسل جوان میدان‌داران شایسته‌ای برای این عرصه بوده و هستند. بی‌توجهی

به این فعالیت در سال‌های اخیر در آموزش و پرورش به دنبال کمرنگ شدن حضور امور تربیتی و تعطیل شدن بسیاری از کانون‌های شاعران و نویسندگان در استان‌های مختلف کشور نیز در نابسامانی موجود در شعر جوان دخالت چشمگیری داشته است.

و) شعر شکوهمند فارسی مدار خویش را در عرق‌ریزان روح هزاران شاعر آسمان سیر در طول تاریخ پیدا کرده است و این مدار همانا مدار اعتدال است. این مدار همواره حجت‌های بزرگ خویش را در دوره‌های مختلف شعر فارسی داشته است و کماکان دارد. اکنون نیز در بین صداهای متفاوت و هنجار و ناهنجاری که در جریان شعر معاصر شنیده می‌شود، جریان اصیل شعر شکوهمند فارسی بر همان مدار تعادل در حرکت و پیمودن سیر تعالی و کمال است.

ترویج جریان معتدل و مدار قرار دادن آن یعنی شعری که ریشه در پیشینه‌ها و پشتوانه‌های ادبی و میراث فرهنگی ما دارد و بهره‌مند از دستاوردهای نوین نظریه‌ها در ساحت ذهن و زبان شعر است از ضروری‌ترین راهبردهایی است که می‌تواند جوانان و راه‌جویان را در مسیری قرار دهد که راه به جایی برند و حداقل از به هدر رفتن توش و توان و قریحه و استعداد ادبی آن پیشگیری شود و خلاصه در پیش گرفتن راهبرد اعتدال در آموزش و نقد و سپردن میدان‌های کشف و پرورش و هدایت به افراد معتدل.

حسن ختام این کلام را شعری از این دست قرار می‌دهم از دکتر قیصر امین‌پور:

#### بندباز

تکیه داده‌ام

به باد

با عصای استوایی‌ام

روی ریسمان آسمان

ایستاده‌ام

بر لب دو پرتگاه ناگهان

ناگهانی از صدا

ناگهانی از سکوت

زیر پای من

دهان دره سقوط

بازمانده است

ناگزیر

با صدایی از سکوت

تا همیشه

روی برزخ دو پرتگاه

راه می‌روم

سرنوشت من سرودن است

#### بی‌نوشت:

۱. جامعه (مجموعه شعر)، علی عبدالرضایی، انتشارات نیم نگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۱ و ۱۲.

۲. فی‌الباهه، علی عبدالرضایی، انتشارات نیم نگاه، ۱۳۷۹، ص ۵۹.